

الوهیت عیسی اصلی‌ترین مناقشه قرآن و مسیحیت

احمد عسگری *

چکیده

آنچه در آیات متعدد قرآن در خصوص عیسی و مسیحیت وارد شده همواره محل توجه و موضوع بحث از جانب متکلمان و مبلغان مسیحی بوده است. در دوره اخیر برخی از متکلمان مسیحی، برخلاف رویه متداول سنتی که سعی در مجادله و تقابلی داشت، در جهت تقریب منظر اسلام و مسیحیت در خصوص عیسی تلاش کرده‌اند. در این مقاله ضمن بیان و توضیح این منظر جدید نشان خواهیم داد در رویکرد ایشان دو نکته حائز اهمیت وجود دارد: نخستین ادعا آنکه انتقادات قرآن در موضعی که به شدت و تنیدی می‌گراید نه متوجه مسیحیت رسمی بلکه ناظر بر برخی افهام و تعابیر خاص از مسیحیت است؛ دوم آنکه تلاش دارند تا از عقیده مسیحیت در خصوص تثلیث بر پایه تطبیق آن با بحث اسماء و صفات الهی در قرآن دفاع کنند و بر این اساس تقریب منظر اسلام و مسیحیت را در این موضوع به انجام رسانند. تلاش شده است نشان دهیم به‌رغم مساعی وافر این متفکران به نظر می‌رسد همچنان فرقی فارق و اختلافی اساسی مابین دو منظر وجود دارد: در حالی که در مسیحیت «شخص» عیسی محوریت تام و منحصر به فرد در نجات دارد، در قرآن عیسی و محمد همانند سایر پیامبران تنها هادی به سوی حقیقتند، حقیقتی که مستقل از آنهاست. لذا مسیحیت قائل به الوهیت عیسی است و قرآن منکر آن.

کلیدواژه‌ها: عیسی، قرآن، تثلیث، مسیحیت، الوهیت.

مقدمه

در قرآن مکرراً به انبیای سلف اشاره شده است. یکی از پیامبرانی که بیشترین توجه در آیات

قرآن به او شده عیسای ناصری است. حدود ۱۰۰ آیه از قرآن متوجه اوست، به نحوی که تصویر نسبتاً جامعی از حیات و شخصیت عیسی در قرآن ارائه شده است. آیات مختلف قرآن، که گاهی نیز به صورت پراکنده نکاتی را درباره عیسی می‌گوید، علاوه بر ذکر مجموعه‌ای از اطلاعات درباره عیسی، شخصیت او را بر یک مبنای مشخص تحلیل و تصویر می‌کند. هر دوی این مسائل یعنی اطلاعات قرآن و نیز تصویر کلی عیسی از دیر زمان مورد توجه مسیحیان بوده است. متکلمان و مبلغان و مقامات دینی مسیحیت از همان قرون اولیه اسلامی، با هدف دفاع از آراء و عقائد رسمی مسیحیت، در مقام بحث و گفتگو و عمدتاً مجادله درباره تصویر قرآن از مسیح بوده‌اند.^۱ در مقابل مفسران قرآن و متکلمان مسلمان از دیدگاه اسلامی وارد بحث شده‌اند و مباحث مفصلی را در این زمینه طرح کرده‌اند.^۲ در دوره جدید از یک طرف به سبب ارتباطات و اختلاطات اقوام و مذاهب و از طرف دیگر در دسترس قرار گرفتن متون و منابع اسلامی و نیز تحقیقاتی که در خصوص قرآن از قرن ۱۹ به بعد انجام شد، امکان آشنایی و زمینه توجه به قرآن و تعالیم آن در غرب و جهان مسیحیت بنحو گسترده مهیا شد. در این فضای جدید رویکردهای دیگری در مواجهه با قرآن و به‌طور خاص مطالب آن در خصوص مسیحیت و عیسی ظهور کرد که نه سعی در تقابل و تخاصم، بلکه بیشتر تمایل به فهم قرآن دارد و تلاش می‌کند امکان فهم متقابل را ایجاد کند. البته در اینجا نیز می‌توان رویکردهای مختلفی را از هم متمایز کرد. شاید حداقل بتوان دو رویکرد کلامی - تبلیغی و رویکرد تحلیل تاریخی - محتوایی را از هم متمایز کرد و بررسی نمود. در رویکرد کلامی - تبلیغی برخلاف نگاه قبلی که سعی در تقابل بین مسیحیت و اسلام داشت، تلاش می‌شود وحدت و تطابق دیدگاه اسلام با مسیحیت نشان داده شود، البته عمدتاً به این شکل که دیدگاه اسلام را به مسیحیت نزدیک کنند. در این نگاه با تکیه بر عناصر مشترک سعی می‌شود موارد اختلاف قرآن با دیدگاه مسیحیت به نحوی توضیح داده شود که با دیدگاه مسیحیت اختلاف اساسی وجود نداشته باشد و اختلاف عمدتاً ناشی از نوع تأکید بر عناصر مختلف فهم شود نه تعارض و تقابل. رویکرد دیگر نگاه تاریخی و تحلیل محتوایی به متن است. در این نگاه آیات قرآن بر مبنای این فرض که هر پدیده‌ای زمینه و بستر و منشأ خاص خود را دارد مورد تحلیل قرار می‌گیرد و تلاش می‌شود با تحلیل محتوای آیات و کلمات و ساختاری که در آیات به کار رفته است، ریشه‌ها و ارتباطات تاریخی آیات قرآن با متون مذاهب و آرای گوناگونی که به لحاظ تاریخی می‌توانسته‌اند با پیدایش قرآن ارتباط داشته باشند تحلیل و بررسی شود. در اینجا نیز برخلاف رویکرد مجادله‌گرانه در جهت فهم و تبیین

تعالیم دینی اهتمام می‌شود.^۳ در این مقاله دیدگاهی که سعی در تقریب موضع قرآن و مسیحیت در خصوص الوهیت عیسی دارد بحث و نقد خواهد شد.

الوهیت عیسی در مسیحیت و تصویر قرآن از عیسی

مناقشه برانگیزترین مسئله بحث الوهیت عیسی است، چیزی که محور عقاید مسیحیت است و در مقابل، قرآن به صراحت در مقابل آن موضع دارد. مسیحیان برای عیسی الوهیت قائلند. فعلاً لازم نیست به این پردازیم که معنای الوهیت عیسی چیست، زیرا با توجه به تفسیرها و تبیین‌های متکلمان مسیحی این خود بحثی مستقل و بسیار پیچیده است.^۴ اما تعبیری که در خصوص عیسی به کار می‌رود می‌تواند این تصویر را تا حدودی نشان دهد.^۵ عیسی نزد مسیحیان خدا، پسر خدا یا خدای پسر و شخص دوم تثلیث، کلمه‌ا زلی خدا خوانده می‌شود. در آغاز انجیل یوحنا می‌خوانیم: «در ابتداء کلمه بود و کلمه با خدا بود و کلمه خدا بود ... همه چیز به واسطه او پدید آمد» اما کلمه در عیسای ناصری ظهور و تجلی می‌کند و از اینجا بحث تجسد به میان می‌آید و یکی از بحث‌های مهم و نزاع‌های اساسی نزد فرق مختلف مسیحی توضیح و تبیین تجسد و طبیعت مسیح است.^۶ به هر روی مسیحیان بر اساس این باور عیسی را عبادت می‌کنند.

اکنون با نگاهی به آیات قرآن در می‌یابیم که محوری‌ترین منازعه قرآن با مسیحیت بر سر الوهیت عیسی است. قرآن با صراحت و شدت فرزند خدا بودن عیسی، تثلیث و الوهیت او را نفی می‌کند و در مقابل او را پیامبری مانند سایر پیامبران می‌داند. قرآن عیسی را در آیات مختلف به این نحو تصویر کرده است:

قرآن عیسی را در زمره صالحانی مانند زکریا و یحیی و دیگران نام می‌برد که آنها را بر دیگران برتری داده است.^۷ خداوند به عیسی همانند نوح و پیامبران بعد از او وحی کرد.^۸ و از همه آنها پیمانی محکم اخذ نمود.^۹ بر این اساس عیسی نیز حامل همان شریعت و دینی بود که خداوند به نوح، ابراهیم، موسی و بعداً به محمد ارائه داده است.^{۱۰} بر این اساس در نظر قرآن عیسی یکی از پیامبران الهی است که از این جهت تفاوتی با سایر پیامبران ندارد و مادرش نیز زن صدیقه‌ای بود و هر دوی آنها (مانند همه انسان‌ها) طعام می‌خوردند.^{۱۱} این مطلب در واقع مقدمه نفی ادعای الوهیتی است که مسیحیان درباره او معتقدند. بحث قرآن در خصوص نفی الوهیت عیسی و تثلیث به طرق مختلف آمده است. قرآن آفرینش عیسی را به آفرینش آدم تمثیل می‌کند که خداوند او را از خاک آفرید و سپس به او فرمان داد که موجود شود و آن موجود شد.^{۱۲} عیسی تنها بنده

خدا بود^{۱۳} و هرگز از اینکه خود را بنده خدا بداند ابایی نداشت.^{۱۴} بنابراین اهل کتاب نباید در دین خود غلو کنند و در مورد خدا جز سخن حق بگویند. همانا مسیح، فرزند مریم، پیامبر خدا و کلمه او بود که به مریم القاء شد و روح خداست. پس از اهل کتاب خواسته می‌شود که به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورند و سخن از «سه» نگویند و این گفتار را پایان دهند که خیرشان در آن است.^{۱۵} به همین صورت زمانی که خداوند به حواریون وحی کرد که به او و پیامبرانش ایمان بیاورند، حواریون از خدا خواستند که شاهد تسلیم آنها باشد.^{۱۶} زمانی هم که عیسی کفر را نزد مردم احساس کرد درخواست کمک کرد و حواریون دعوت او را اجابت کردند و گفتند که به خدا ایمان دارند.^{۱۷} کسانی که خدا را یکی در میان سه دانستند و مسیح فرزند مریم را نیز خدا تلقی کردند همانا کافرند و خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد. مسیح نیز از بنی اسرائیل خواست که خداوند را که پروردگار او و دیگران است عبادت کنند و اگر برای او شریک قائل شوند خداوند بهشت را بر آنها حرام می‌گرداند و جایگاهشان را در آتش قرار می‌دهد.^{۱۸} هیچ بشری حق ندارد که اگر خداوند به او کتاب و نبوت داد به مردم بگوید که به جای خدا او را عبادت کنند.^{۱۹} بر این اساس خداوند عیسی را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌پرسد که آیا او از مردم خواسته است او و مادرش را به عنوان دو اله در کنار خدا قرار دهند و عیسی ضمن تسبیح خداوند می‌گوید که هرگز چیزی جز آنچه حق دارد نمی‌گوید و تنها فرمان عبادت خداوند را به آنها رسانده است و خداوند بر همه چیز شاهد است. و به خدا می‌گوید اگر آنها را عقوبت کنی بندگان تو هستند و اگر ببخشی همانا شکست ناپذیر و دانایی.^{۲۰} قرآن عیسی و مادرش را تنها آیت می‌داند^{۲۱} و می‌پرسد اگر خداوند بخواهد مسیح و مادرش و هر آن که روی زمین است را هلاک کند چه چیزی می‌تواند مانع آن شود، خداوند فرمانروای آسمان و زمین و آنچه بین آن دوست می‌باشد، آنچه را بخواهد خلق می‌کند و بر هر چیز قادر است.^{۲۲} آنها می‌گویند خدا فرزندی اختیار کرد، او پاک و منزّه است از اینکه فرزندی داشته باشد، او غنی است و هر چه در آسمان و زمین است از آن اوست و همه فرمانبردار و عبد او هستند.^{۲۳}

نگاه متکلمان مسیحی به تصویر قرآن از عیسی

واکنش مسیحیان به انتقادهای قرآن از الوهیت عیسی متفاوت است. مجادله‌گران مسیحی اولاً تلاش دارند بگویند تصویر قرآن از تثلیث مطابق با اعتقاد مسیحیان نیست و آنها نیز چنین تصویری از تثلیث را قبول ندارند. به‌طور مشخص به دو آیه از قرآن می‌توان اشاره کرد که مورد اعتراض

آنهاست: و اذ قال الله يا عيسى بن مريم ا أنت قلت للناس اتخذوني و امی الهین من دون الله ۵:۱۱۶؛ این آیه در کنار آیات متعددی که همسر و فرزند را از الله نفی می‌کند چنین می‌رساند که تثلیث مورد نظر قرآن به صورت خدا به عنوان پدر، مریم به عنوان مادر و عیسی به عنوان فرزند است. به عقیده مسیحیان نه تنها مریم یکی از اشخاص تثلیث نیست، بلکه فرزند خدا بودن عیسی نیز به این صورت مورد قبول نیست. آیه دیگر این است: لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة ۵:۷۳؛ مجادله گران مسیحی می‌گویند معتقد نیستند خدا سومی سه تاست. آنها تعبیر «یک خدا در سه شخص» را ترجیح می‌دهند و سعی دارند بگویند این تعبیر معنای متفاوتی دارد.^{۲۴}

گاهی نیز به نحو دیگری دفاع می‌کنند. آنها می‌گویند که خود قرآن به یک معنی الوهیت عیسی را قبول کرده است. به عنوان مثال می‌توان به حمل بدون مجامعت مریم و تشبیه خلقت عیسی و آدم که در قرآن وارد شده است اشاره کرد، در نظر مسیحیان عیسی کلمه متجسد خداست و این معنایی استعاری ندارد، حال اعتقاد به حمل بدون مجامعت مریم در واقع توضیح و تکمیل همین اعتقاد است. اهمیت این اعتقاد نزد مسیحیان بدین سبب است که توضیح می‌دهد چگونه عیسی کلمه متجسد الهی است و لذا الوهیت دارد. او از نسل انبای بشر نیست، بلکه کلمه متجسد الهی است. در حالی که آدم ابوالبشر به واسطه ارتکاب معصیت هبوط کرد و از مقام الوهیت تنزل یافت و لذا تمامی انبای بشر که وارثان آدم‌اند فاقد مقام الهی هستند چرا که مبتلا به گناه ذاتی اولیه هستند، عیسی از پدری بشری که مورث این معصیت و تنزل باشد به وجود نیامده است، بلکه از خداوند است که پدر آسمانی است و لذا واجد الوهیت است. حال این دسته از متکلمان مسیحی سعی بر آن دارند این معنا را در قرآن نیز بیابند و نشان دهند به رغم آنکه قرآن مسیحیان را به سبب اعتقاد به الوهیت عیسی مورد عتاب و انتقاد قرار داده است، با ذکر تعالیم اساسی مسیحیت به طور ضمنی ما را به همان اعتقادات فرامی‌خواند: قرآن حمل بدون مجامعت مریم و اینکه حمل از طریق نفخه الهی صورت وقوع یافت را به تصریح بیان کرده است (التي أحسنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا ۱۲:۶۶؛ همچنین ۱۷:۱۹ الی ۲۱:۱۷؛ ۹۱:۲۱؛ ۱۵۶:۴) و آن را به خلقت آدم تشبیه می‌کند (إن مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون ۳:۵۹)، از طرفی خداوند پس از خلقت آدم و اعمال نفخه الهی و قبل از هبوط وی ملائک را امر به سجده بر آدم کرد (فقعوا له ساجدين ۳۸:۷۲) و همه جز ابلیس که استکباراً و کفراً امتناع کرد، امثال امر نمودند (۳۸:۷۲). سجده بر آدم به خوبی مؤید مقام الوهیت اوست چرا که سجده جز در مقابل مقام الوهیت جایز نیست. اکنون در حالی که آدم با عصیان و ارتکاب معصیت از

مقام عصمت و الوهیت تنزل کرد و دیگر شایسته عبادت نیست، مسیح که آدم دوم است از مقام عصمت و الوهیت خود تنزل نکرد، زیرا به تصریح قرآن خدا او را به حضور خود عروج داد (بل رفعه الله الیه ۴:۱۵۸)؛ لذا برخلاف آدم واجد الوهیت و شایسته عبادت است.^{۲۵}

در مقابل این رویکرد، کسانی که رویکرد تبلیغی دارند تلاش می‌کنند دیدگاه اسلام و مسیحیت را به هم نزدیک کنند. کار آنها چند محور دارد اولاً انتقادات قرآن را متوجه غیر مسیحیان یعنی مشرکان یا متوجه برداشت‌های برخی فرق مسیحی می‌دانند. دوم آنکه تلاش می‌کنند فهمی از آیات قرآن ارائه دهند که کمترین فاصله را با دیدگاه مسیحیت داشته باشد. سوم آنکه برخی از باورهای مسیحی و عبارات کتاب مقدس را به نحوی توضیح می‌دهند که با برداشت قرآن نزدیک باشد.

یکی از انتقادهای قرآن که مکرراً تأکید شده است نفی فرزند از خداوند است. اما این آیات متوجه چه کسانی است؟ مونتهگومری وات مدعی است «در متن قرآن هر جا که نفی ولد از خدا می‌شود در درجه اول باید آن را متوجه مشرکان دانست مگر آنکه تصریحی به عیسی داشته باشد» (Watt, Muhammad at Medina, p. 318) کسانی مانند لدیت، زاینر و پاریندر نیز چنین موضعی دارند. به عقیده آنها این مشرکان بودند که خدا را به صورت پدر جسمانی برای بتان در نظر داشتند و آیات قرآن عمدتاً متوجه نفی عقیده آنهاست، اما برخی آیات نیز وجود دارد که متوجه مسیحیت است و این بدان سبب است که گاهی به اشتباه از مسیحیت نیز برداشتی می‌شد که شبیه تصور مشرکان از فرزند داشتن خدا بود. اما به عقیده ایشان، مسیحیت رسمی با قرآن هم عقیده است که یک حقیقت وجود دارد که «لم یلد و لم یولد»^{۳:۱۱۲}، و نفی اینکه مریم همسر خدا و خدا پدر جسمانی عیسی باشد، و مخالف است با اینکه «ان الله ثالث ثلاثة»^(۵:۷۳).^{۲۶}

از طرفی آنها به توصیفات قرآن از عیسی مانند تعظیم و ستایش عیسی و مریم و اینکه عیسی از مادر باکره زاده شده و اینکه عیسی همان مسیح است و نیز معجزات منسوب به او اشاره می‌کنند که مورد تأیید مسیحیت رسمی است و برخلاف گروه قبل که سعی داشتند این موارد را به عنوان نوعی تضاد و تعارض در قرآن جلوه دهند، ایشان آن را مبنایی برای نفی تعارض دیدگاه قرآن با مسیحیت قرار می‌دهند و مثلاً عنوان می‌کنند که این توصیفات نشان می‌دهد در نظر قرآن نیز عیسی فراتر از یک انسان است. فی‌المثل لدیت مدعی است قرآن تجسد کلمه خدا را که از ابتداء با او بوده و در کار خلق با او بوده است، تأیید می‌کند. استدلال او چنین است که قرآن در روایتی از بشارت عیسی را تحت عنوان «کلمه» و «من المقربین» خوانده است (۳:۴۵).^{۲۷} البته اگر تنها

گفته شده بود که «از مقربین» است معنایش تنها می‌توانست این باشد که او تجسد یکی از ارواحی (ملائکه) است که نزد خدا حاضرند.^{۲۸} اما از آنجا که او همچنین تحت عنوان «کلمه» نامیده شده است از سایر ارواح متمایز است از این جهت که واقعیتهای خارج و متمایز از خدا نیست، بلکه از وجود وصف ناپذیر او ناشی شده است، همان‌طور که کلمه پیش از اداء شدن در ذهن ما صورت می‌پذیرد.^{۲۹}

اما در مقابل سخن لدیت ما شاهد آن هستیم که قرآن اهمیت خاصی برای عنوان «کلمه» که بر عیسی اطلاق شده قائل نیست، بلکه اتفاقاً خلاف این استنباط را دارد. «یا اهل الكتاب لاتغولوا فی دینکم و لاتقولوا علی الله إلا الحق إنما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه» (۴:۱۷۱). زاینر متذکر این مسئله شده است، او ادامه آیه فوق را مورد توجه قرار می‌دهد که می‌گوید «سبحانه ان یکون له ولد» (۴:۱۷۱)، در عین حال معتقد است این آیه تصور اینکه خدا بخواهد پدر جسمانی برای مسیح باشد را نفی می‌کند. این آیه به عقیده او تأکید بر این دارد که عیسی تنها رسول خدا و کلمه او و روح اوست، یعنی او از طریق آمیزش جسمانی پدید نیامده است، بلکه با نفخه الهی پدید آمد و این یعنی همان چیزی که در نظر مسیحیت رسمی تحت عنوان «کلمه متجسد» می‌آید (Zaehner, p. 201).

اما حتی با پذیرش این استدلال باز به نظر تفاوتی مهم وجود دارد، زیرا مسیحیان بر این اساس عیسی را مستحق عبادت می‌دانند. با وجود این به عقیده لدیت حتی ردی از این مسئله نیز در قرآن می‌توان یافت. آنجا که پس از دمیده شدن نفخه الهی در آدم، خداوند دستور سجده بر او را صادر می‌کند «اذ قال ربک للملائکه انی خالق بشرا من طین فاذا سویته و نفخت فیہ من روحی فقعوا له ساجدین» (۳۸:۷۱، ۷۲). او استدلال می‌کند که در اینجا «آدم» به کار نرفته است بلکه «بشر» گفته شده است و آن را به عیسی تفسیر می‌کند که مطابق رأی پولس آدم دوم است.^{۳۰} زاینر نیز بر اساس آنکه قرآن خلقت عیسی را به خلقت آدم قیاس می‌کند «ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم» (۳:۵۹)، استدلال می‌کند که آدم به عنوان وجود الهی در قرآن تلقی شده است زیرا در غیر این صورت سجده بر او جایز نبود. با قیاس خلقت عیسی به آدم به نحوی نظریه مسیحیت که عیسی آدم دوم است پذیرفته شده است، نتیجه آن است که عیسی که معصوم است شایسته عبادت است مانند آدم، اما در حالی که آدم به واسطه گناه روح الهی را از دست داد، عیسی چنین نبود و به همین جهت خدا او را بالا برد و بنابراین برای همیشه شایسته عبادت است (Zaehner, p. 206). لذا زاینر معتقد است قرآن صراحتاً هیچ اعتقاد مشخصی در مسیحیت را، جز

بنوّت عیسی برای خدا، نفی نکرده است و آن نیز دلیل مشخص دارد زیرا جز برای کسانی که در الهیات مسیحی تعلیم دیده باشند، این تعبیر سوء فهم را بدنبال خواهد داشت (ibid, p.216). پاریندر در توضیح همین مسئله می‌گوید مخاطب انجیل و عیسی یهودیان بودند، کسانی که افکارشان در فضای دین ابراهیمی، که دینی توحیدی است، شکل گرفته بود، بنابراین عهد جدید تعبیر «ابن الله» را برای عیسی به کار می‌گیرد؛ اما مخاطب قرآن مشرکانی هستند که برای خدا همسر و فرزند قائل بودند. در چنین فضایی است که قرآن از تعبیر «ابن الله» به شدت احتراز دارد (Parrinder, p.136).

اما اساساً خود تثلیث را چگونه می‌توان توضیح داد که با اصل توحید در تضاد نباشد؟ یا به عبارتی الهیات مسیحی که زاینر از آن سخن می‌گوید تثلیث را چگونه تعبیر می‌کند که منافی توحید نباشد؟ به عقیده این گروه، مسیحیت در اینکه خدا یکی است با اسلام کاملاً هم‌رأی است. «به جز یک خدا خدای دیگری نیست» (نامه به قُرَنتیان، ۸:۴)؛ به عقیده آنها نزاع اسلام و مسیحیت نزاع توحید و شرک نیست و قرآن نیز مسیحیان را مشرک نمی‌داند، بلکه نزاع قرآن بر سر چگونگی تعبیر توحید است و تثلیث را از این جهت مورد انتقاد قرار می‌دهد (ibid).

تعبیر رسمی مسیحیت از تثلیث «سه شخص در یک خداست»؛ پاریندر معتقد است که «شخص» در اینجا قدری ابهام دارد، زیرا منظور یک جوهر و فرد متمایز نیست، بلکه کلمه persona که در لاتین به معنی نقاب است در اینجا مبین جنبه یا حیثیت واقعیت است، یعنی واقعیت در سه لحاظ مختلف. او این مسئله را با صفات و اسمای الهی در قرآن مقایسه می‌کند که وحدت و محض بودن خدا در عین حال با کثرتی از اسماء و صفات همراه است و این اسما و صفات در واقع بیانگر غنای واقعیت است. همان‌طور که در قرآن نیز طرح شده است، این کثرت و تنوع در واقعیت با وحدت واقعیت منافاتی ندارد. به همین جهت است که قرآن می‌گوید: «ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها» (۷:۱۸۰)؛ «قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی» (۱۷:۱۱۰). در واقع وحدت محض بی‌فایده و بی‌نتیجه است و تعالی محض هرگونه ارتباط و فهمی را منتفی می‌کند. خدای یگانه چون رحمان و سمیع و متکلم است می‌توان با او ارتباط داشت.

به عقیده این گروه از متکلمان مسیحی، مسیحیت نیز تلاش داشته است غنای الوهیت و کثرتی را که همراه وحدت الهی است توضیح دهد و تثلیث در واقع همین است و همان نقشی را که صفات الهی در قرآن دارند تثلیث در مسیحیت ایفا می‌کند. قرآن خود کلام خداست یعنی

تجلی و ظهور مطلق. به همین ترتیب مسیحیان معتقدند خداوند در عیسای ناصری ظهور و تجلی یافته است.^{۳۱}

فارغ از بحث بر سر امکان مقایسه صفات و اسمای الهی در قرآن با تثلیث در مسیحیت، به نظر می‌رسد آنچه بیان شد بیش از صرف مقایسه و تشابه دو مسئله در قرآن و مسیحیت است، بلکه در اینجا بحث اسماء و صفات الهی در قرآن زمینه و طرحی تلقی شده است که بر مبنای آن تثلیث می‌تواند توضیح داده شود و روایتی از تثلیث ارائه شود که در ساختار توحید قابل فهم باشد. اگرچه کسانی که این تبیین را ارائه می‌کنند به این مسئله تصریح نکرده‌اند اما می‌توان گفت به طور ضمنی آن را پذیرفته‌اند، زیرا خود تصریح دارند که در قالب عبارات رسمی و تعابیر سنتی شاید تثلیث قابل فهم نباشد.^{۳۲}

مسئله‌ای که این روایت از تثلیث با آن مواجه است از یک طرف ظاهر تعبیرهای رسمی مسیحیت از تثلیث است که احتمالاً با آن سازگار نیست و از طرف دیگر موضع‌گیری‌های رسمی کلیسا است. مثلاً همین توضیح از تثلیث به صورت جنبه‌های مختلف یک واقعیت را سابلیوس (Sabellius)^{۳۳} در قرن سوم طرح کرده است. بر اساس نقل‌هایی که سایرین از رأی او داشته‌اند، کلیت نظر وی چنین است: خداوند جوهر الهی واحدی است که در سه طریق ظهور می‌کند. ابن اب است و اب ابن است، به این صورت که شخص واحدی است ذیل دو عنوان: اب و ابن.

اگرچه معلوم نیست که تمثیل نقاب از خود سابلیوس باشد لیکن به نام او شهرت یافته است. مطابق این تمثیل خداوند بسان نقش‌پردازی است که سه نقش مختلف را اجرا می‌کند. در این تمثیل بر کلمه *persona* که در اصل به معنی نقاب است توجه داده می‌شود که به معنی شخص فهمیده شده است. لذا اساساً مسئله تثلیث مسئله هویت‌های شخصی متمایز نیست، بلکه خدایی واحد است که وقتی خلق می‌کند «اب» است و چون مفادات می‌کند و بازمی‌خرد «ابن» است و هنگامی که تقدیس و عفو می‌کند «روح‌القدس» است. پس تثلیث راجع به اسماء و صفات و جهات است و نه اشخاص. لکن نظر سابلیوس مورد قبول قرار نگرفت و وی به‌خاطر آن تکفیر و از کلیسا اخراج شد.^{۳۴}

پاریندر خود می‌پذیرد همه موافق تفسیر کلمه شخص به وجه و جنبه نیستند، بنابراین بسیاری از متکلمان چنین تعبیری از تثلیث را نمی‌پذیرند، اما معتقد است که باید اعتقاد تثلیث و اشخاص در مفاهیم جدید باز تعبیر شوند زیرا به نحوی که در سنت مسیحی تعبیر شده‌اند تقریباً نامعقول است و اذهان جدید فهمی از آنها ندارد (Parrinder, p.140).

مطلب دیگر آنکه به رغم تلاش و دقت قابل تحسین این گروه از دانشمندان مسیحی در تبیین دیدگاه قرآن درباره الوهیت عیسی و نیز تقریب دیدگاه قرآن و انجیل به یکدیگر، به نظر می‌رسد بحث همچنان باقی است؛ زیرا حتی با پذیرش کلیت دیدگاه آنها یک تفاوت مهم بین قرآن و مسیحیت رسمی همچنان وجود دارد. در مسیحیت رسمی خود شخص عیسی اهمیت نهایی دارد و عین حقیقت است و در واقع اصرار و تأکید بر الوهیت مسیح ریشه در همین مطلب دارد. مسیح الوهیت دارد و بنابراین شایسته عبادت است. در مقابل قرآن تصریح دارد که محمد هیچ خصوصیت و محوریتی در نسبت با الوهیت و حقیقت ندارد جز آنکه رسول و پیام آور حقیقت است. و این البته به هیچ عنوان اختصاص به او ندارد، بلکه کسان زیادی این نقش را داشته‌اند. «ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل» (۳:۱۴۴). بنابراین مدام تکرار می‌شود که محمد بشری مانند همه انسان‌هاست. «قل إنما انا بشر مثلکم یوحی الی الہکم الہ واحد» (۴۱:۶).^{۳۵} قرآن عیسی را نیز چیزی فراتر از یک پیامبر نمی‌داند، پیامبری که مانند او بسیار بوده‌اند. عین عبارتی که درباره محمد آمده در خصوص عیسی نیز تکرار شده است: «ما المسیح بن مریم إلا رسول قد خلت من قبله الرسل» (۵:۷۵)؛ «یا اهل الکتاب لاتغلو فی دینکم و لاتقولوا علی اللہ إلا الحق إنما المسیح عیسی بن مریم رسول اللہ و کلمته القاها الی مریم و روح منه فامنوا باللہ و رسله و لاتقولوا ثلاثه انتهوا خیراً لکم إنما اللہ الہ واحد سبحانه ان یکون له ولد» (۴:۱۷۱). در آیه اخیر قرآن ضمن قبول اینکه مسیح کلمه و روحی از خدا بوده است، تأکید می‌کند که او پیامبر است و نباید بدین سبب درباره او غلو شود و خداوند واحد است و در واقع می‌گوید به سبب ویژگی‌های عیسی نباید غلو کرد و برای او الوهیت و خدایی قائل شد. لذا از نظر قرآن هرگونه عبادت غیر خدا شرک محسوب می‌شود و هرگز مسلمانان مجاز به عبادت محمد و عیسی نیستند. در مقابل مسیحیان عیسی را به سبب الوهیتی که برای او قائلند می‌پرستند.

نتیجه

چنان می‌نماید که مسئله محوری پیش رو در مقایسه دیدگاه قرآن و مسیحیت بحث الوهیت عیسی باشد که محور دین مسیحیت نیز همین است. در نگاه اول البته به نظر واضح است که موضع اختلاف چیست. اعتقاد مسیحیت بر الوهیت عیسی و تثلیث است، در حالی که قرآن منکر هر دوست. با این حال آنگاه که در مقام توضیح و تبیین برمی‌آیم تعیین موضع خلاف به هیچ وجه سهل نمی‌نماید. زیرا اولاً مسیحیت در عین اعتقاد به تثلیث خود را قائل به توحید می‌داند،

مطلبی که قرآن نیز آن را قبول دارد، یعنی به‌رغم اعتراض و انتقاد صریح و قاطع به آموزهٔ تثلیث همچنان مسیحیت و نصاری را اهل توحید منظور داشته است. در اینجا است که تعیین آنچه دقیقاً موضع و محل خلاف و نزاع است دشوار می‌نماید. چنانکه گذشت برخی از محققان تلاش دارند نقش و مقام تثلیث را در مسیحیت نظیر بحث اسماء و صفات الهی در قرآن تلقی کنند و ضمن بیان آنکه توحید محض و صرف ناقص و بی‌ثمر است، معتقدند همان نقشی را که صفات الهی در قرآن ایفا می‌کند و از آن طریق خدای متعال و منزّه در نسبت و ارتباط با جهان و عالم مخلوق و مخلوقات قرار می‌گیرد، در مسیحیت با بیان تثلیث تعبیر شده است و این البته نافی توحید نیست، بلکه مکمل آن است. این کسان البته می‌پذیرند که از یک سو ظواهر تعبیر دینی در مسیحیت با این تفسیر فاصله دارد و از طرف دیگر چندان معلوم نیست که ارباب دین و متولیان رسمی و متدینان سنتی به چه میزان با این تعبیر توافقی داشته باشند، اما در هر صورت این تفسیر بیان مهمی از تثلیث است و محققانی بدان باور دارند.

در این صورت محل نزاع قرآن با مسیحیت چه می‌تواند باشد؟ به نظر می‌آید برخلاف رأی این محققان موضع و موقع نزاع صرفاً تعبیر نارسا و یا نادرست و نیز خالی از دقت مسیحیان و بعضاً دیگران (از قبیل مشرکان عرب) از تثلیث و ابوت الله نیست، بلکه همچنان مسئله‌ای محوری مورد اختلاف است. در مسیحیت «شخص» مسیح اهمیت نهایی و تام در نجات بخشی دارد و بحث الوهیت او نیز با همین مطلب گره خورده است، اما در قرآن نه شخص عیسی و نه شخص محمد اهمیت نهایی ندارد، بلکه تصویر رستگاری عبارت است از پیام و هدایت الهی که پیش از هر یک از پیامبران و فراتر از آنها وجود دارد و آنها تنها هادی و داعی به سوی آن هستند. به نظر می‌آید بسیاری از مطالب و جزئیات دیگر در ذیل این مطلب باید فهم شود. تأکید قرآن بر عبد بودن عیسی و محمد، نفی بنوت عیسی، نفی تثلیث، و حتی شاید موضع قرآن در باب مصلوب شدن عیسی جملگی به این مسئله راجع است. در مسیحیت عیسی خدایی است که متجسد شده است و به سوی انسان آمده، اما در قرآن انسانی است که بسوی الوهیت پیش می‌رود. یکی خدایی انسانی را طرح کرده و دیگری انسانی خدایی را. خدای انسانی خداست و سزاوار عبادت و پرستش، اما انسان خدایی همواره انسان است و عبد و مطلقاً شایسته عبادت نیست.

البته این حکم شامل همهٔ اعتراضات قرآن به آموزه‌های مسیحیت نیست، خصوصاً مواردی که اعتراضات شدت می‌یابد می‌تواند راجع به برخی تعبیری باشد که برخی افراد و مذاهب از مسیحیت داشته‌اند، مثلاً آنجا که قرآن روایت مؤاخذهٔ عیسی را که از جانب خدا آورده است که

آیا او به مردم تعلیم داد که او و مادرش را دو خدا در کنار خدا بدانند، راجع به مسیحیت رسمی نیست بلکه مذاهبی از مسیحیت را منظور دارد.

یادداشت

۱. کسانی مانند یوحنا دمشقی، تیموئی اول و الکندی؛ در خصوص آراء یوحنا دمشقی به منبع ذیل رجوع شود (متن یونانی به همراه ترجمه انگلیسی آن): Sahas, *John of Damascus*, *on Islam*, Leiden: Brill, 1972. همچنین مناظره‌ای که بنا بر ادعا بین تیموئی و خلیفه سوم عباسی المهدی حدود سال ۷۸۲ (۱۶۷ هجری) جریان یافته محفوظ و مضبوط است. هکنبرنگ متن عربی و سریانی این مناظره را مقایسه و تطبیق کرده است چنین می‌گوید: اضطراب و آشفتگی که در نظم و توالی عناوین رساله وجود دارد مؤید این احتمال است که این مناظره توسط خود تیموئی ایجاد شده و از ذهن خودش نشئت یافته است (Hackenburg, *The Apology of Al-Kindī*؛ در خصوص الکندی به رساله دفاعیه الکندی مراجعه شود: *Kiindi in defence of Christianity against Islam* (این شخص عبدالمسیح بن اسحق الکندی، متکلم مسیحی است که رساله سابق‌الذکر را در حدود ۲۱۵ هجری (۸۳۰ میلادی) در دستگاه خلافت مأمون نوشته است، و او را نباید با ابو یوسف یعقوب بن اسحق الکندی، که فیلسوف است، اشتباه کرد).
۲. این مباحثات و مشاجرات در قرن دوم و سوم رواج و شیوع داشت. در همین زمان است که مثلاً جاحظ از سوی خلیفه مأموریت یافت که پاسخ مسیحیان را بدهد (از جاحظ کتابی تحت عنوان *المختار فی الرد علی النصارى* موجود و مطبوع است، گو اینکه رساله دیگری نیز در رد نصاری تحت عنوان *الرسالة العسلیة* داشته که باقی نیست).
۳. تلاش نیل رابینسون را در کتاب *Christ in Islam and Christianity* می‌توان بر اساس این رویکرد دانست.
۴. در خصوص آراء مختلف در باب طبیعت الهی در مسیحیت رجوع شود به: Wallace-Hadrill, *ch. 4 (The doctrine of the nature of God)*
۵. رابینسون تعبیر متکلمان مسیحی را از این اعتقاد چنین مضبوط می‌کند: عیسی ظهور زمانی کلمه ازلی و نامخلوق خداست (Robinson, 43).

۶. نزاع نسطوریان و تک طبیعت گرایان شاید مشهورترین این موارد باشد و البته هر دو مذهب از سوی کلیسای رسمی مردود دانسته و تکفیر شد.
۷. وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلِّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۵) وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَىٰ الْعَالَمِينَ (۸۶) (الانعام/۶).
۸. إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْإِسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (۱۶۳) (النساء/۴).
۹. وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۷) (الاحزاب/۳۳).
۱۰. شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) (الشورى/۴۲).
۱۱. مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۷۵) (المائدة/۵).
۱۲. إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹) (آل عمران/۳).
۱۳. إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) (الزخرف/۴۳).
۱۴. لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا (۱۷۲) (النساء/۴).
۱۵. يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۱۷۱) (النساء/۴).
۱۶. وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَأَشْهَدُ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ (۱۱۱) (المائدة/۵).

١٧. فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَا مُسْلِمُونَ (٥٢) (آل عمران/٣).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (١٤) (الصف / ٦١).

١٨. لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (٧٢) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٧٣) (المائدة / ٥).

١٩. مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يُوْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِّي مِن دُونِ اللَّهِ وَلَكِن كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (٧٩) (آل عمران/٣).

٢٠. وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَّ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (١١٦) مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (١١٧) إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ وَإِنْ تُغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (١١٨) (المائدة / ٥).

٢١. وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (٥٠) (المؤمنون/٢٣).

٢٢. لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١٧) (المائدة / ٥).

٢٣. وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُتُونَ (١١٦) (البقره / ٢).

... سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۱۷۱)
(النساء/ ۴).

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ
سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۸) (يونس/ ۱۰).
مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۵) (مریم
۱۹/).

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ
الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا
(۹۲) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) (مریم/ ۱۹).

۲۴. مثلاً الکندی ضمن بیان این ادعا می گوید که مسیحیت معتقد نیست «خدا یکی از سه تاست»
یا اینکه «سه خدا وجود دارد» و عقیده درست مسیحیت را «یک خدا در سه شخص» می داند.

The Apology of Al-Kiindi in defence of Christianity against Islam, by William Muir,
London: Society for the promoting Christian knowledge, 1887, p. 42.

۲۵. برخی روایت خلق پرندگان یا احیای اموات را نیز دال بر الوهیت عیسی تلقی کرده اند. رجوع
شود به Robinson, p.211

۲۶. در این خصوص رجوع شود به: Robinson, p.12

۲۷. «ان الله يبشرك بكلمه منه اسمه المسيح عيسى بن مريم وجيها في الدنيا و الاخره و من
المقربين»

۲۸. در اینجا او به آیه «لن يستنكف المسيح ان يكون عبدا لله و لا الملائكه المقربون» (۴:۱۷۲)
توجه دارد.

۲۹. (به نقل از : Robinson, p.11). Ledit, *Mahomet, Isreal et le Christ*, p.152.

۳۰. (به نقل از : Robinson, p.11). Ledit, 155f.

۳۱. در این خصوص رجوع شود به: Parrinder, ch. 14. رابینسون صفات قیوم، حی، علیم و قدیر
را که جملگی در قرآن به خداوند نسبت داده شده است مقایسه می کند. به عقیده او خداوند
واجد حیات، علم، و قدرت است، اما واجد قیومیت نیست بلکه قیوم توصیفگر ذات خداوند

- است. نزد متکلم مسیحی قیومیت مبدأ تمایز آب(پدر) است حال آنکه علم، قدرت و حیات توصیف کننده ابن و روح القدس می تواند باشد (Robinson, p.43).
۳۲. پاریندر خود تصریح دارد که تثلیث باید در قالب مفاهیم جدید باز تعبیر شود زیرا به نحوی که در سنت مسیحی تعبیر شده است نامعقول است. البته او سعی می کند این مشکل را عمدتاً ناشی از تعبیرهای نویسندگان در قرون بعدی بداند که در تعبیرشان از کلمه خدا و پسر دقت کافی نداشته اند و تلویحاً این را بگویند که معتقد نیست مشکل از تعابیر اصلی خود مسیحیت است (p.140).
۳۳. کشیش و متکلم قرن سوم میلادی، احتمالاً اهل لیبی بوده است.
۳۴. در مورد رأی سابلوس و تأثیرات آن رجوع شود به Wallace-Hadrill, p.75.
۳۵. ذیل آیه که می گویند «الهکم اله واحد» این مطلب را به نظر می رساند که احتمالاً مخاطبان این آیات نیز تصویری مانند مسیحیان داشتند، یعنی یا به سبب نزول وحی بر محمد مقام الوهیت برای او قائل بودند و یا به سبب آنکه محمد الوهیت ندارد و بشری مثل آنهاست نزول وحی را انکار می کردند.

منابع

- الجاحظ، المختار فی الرد علی النصارى، تحقیق محمد عبدالله الشرفاوى، بیروت: دارالجيل، ۱۴۱۱.
- Al-Kindi, Abdol Masih, *The Apology of Al-Kiindi in defence of Christianity against Islam*, by William Muir, London: Society for the promoting Christian knowledge, 1887.
- Hackenburt, Clint "An Arabic-to-English Translation of the Religious Debate between the Nestorian Patriarch Timothy I and the 'Abbāsīd Caliph al-Mahdi", M.A. thesis, Ohio State University, 2009.
- Parrinder, Geoffrey, *Jesus in Quran*, Oxford: Oneworld, 1995 (first published 1965).
- Robinson, Neal, *Christ in Islam and Christianity*, State University of New York Press, 1991.
- Sahas, *John of Damascus on Islam*, Leiden, Brill, 1972.
- Wallace-Hadrill, D.S., *Christian Antioch: A Study of Early Christian Thought in the East*, Cambridge University Press, 1982
- Watt, Montgomery, *Muhammad at Medina*, Oxford University Press, 1968 (first published 1956).

Zaehner, R. C., *At Sundry times*, "An Essay in Comparative Religions", London: Faber & Faber, 1958.

